



۲۰۱۶/۰۷/۱۷



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## خط «دیورند» دیروز و امروز!

(قسمت دوم)

در یک مقاله قبلی در "پورتال افغان جرمن آنلاین"، که لحظاتی از تاریخ کشور ما، در مراحل قبل از طرح "خط دیورند"، بیان شده است، با نقل از مطلب منشور در مجله "شپیگل" چاپ آلمان، در ارتباط با موقف رهبران وقت افغانستان، در مناسبات با "قدرت های بزرگ" چنین می خوانیم: «... بزرگترین دستاورد زمامداران عاقل افغان در آن نهفته بوده است، که تهدید خطرات روسی از شمال را، علیه فشار برتانوی ها و بالمقابل فشار برتانوی ها را علیه روسها، استعمال نموده و با شجاعت، در امر حفظ توازن و تعادل، توانسته اند، کشور را از قدرت های بیگانه، آزاد، نگهدارند...»  
تفصیل بیشتر را می توان، با استفاده از "لینک" های ذیل، مطالعه نمود.

[http://www.afghan-german.net/upload/Tahliiha\\_PDF/ma\\_yosufi\\_afghanistan\\_didar\\_krutshef\\_۱.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahliiha_PDF/ma_yosufi_afghanistan_didar_krutshef_۱.pdf)

[http://www.afghan-german.net/upload/Tahliiha\\_PDF/ma\\_yosufi\\_afghanistan\\_didar\\_krutshef\\_۲.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahliiha_PDF/ma_yosufi_afghanistan_didar_krutshef_۲.pdf)

مؤرخین و نویسندگان کشور ما، در باره این "خط سرحدی" درین ۱۲۳ سال موجودیت آن، بصورت کافی معلومات داده اند. اینکه در نتیجه این "خط"، چه قلمروها و چه گروپ های اجتماعی از پیکر این کشور، بعد از تأسیس پادشاهی، در سال ۱۷۴۷م جدا ساخته شده است، همه می دانند. اما حال باید به این امر نیز توجه کرد که، این نشانی های سطحی و "تصنعی"، بر قله های کوه ها، در تحت چه شرایط، باز هم عمر طولانی را پشت سر گذاشته است. موضوع این خط در مراحل مختلف، از جانب "حلقات" معین، بعنوان موضوع روز، دامن زده شده است، اما تا اکنون به حل نهائی، نه انجامیده است.

این معضله، در برابر آینده امنیت و همزیستی مردمان این دوکشور، خطرات جدی را، تعبیه نموده است. اینکه چه اثرات احتمالی مضر بر مناسبات منطقوی، خواهد داشت، میتوان از جریان برخی از حوادث، که وقتاً فوقتاً رخ میدهد، تا حدی، بدرستی حدس زد. نباید فراموش کرد که "خط دیورند"، در یک حالت خاص "وابستگی های مشهود" حاکمیت کشور ما، با قدرتهای بزرگ، طرح ریزی شده است، که طراح اصلی آن، به تنهایی استعمار انگلیس، شناخته شده است. افغانستان درین زمان از داشتن استقلال سیاسی در عرصه مناسبات خارجی، محروم بوده است.

در مقدمه متن "توافقنامه" هفت ماده ای که تحت نام: "موافقتنامه بین امیر عبدالرحمن خان ... و "سر هینری مورتیمر دیورند ..." منتشر شده است، می خوانیم که این "موافقتنامه"، در فضای "تفاهم دوستانه و به خاطر تعیین

**حدود و ساحات نفوذ متقابل ...** " عقد گردیده است. اما وقتی قدرت استعماری، تسلط کامل را بر منطقه از دست می دهد و "نیم قاره هند" را، در تحت شرایط جدید مناسبات بین المللی ترک می گوید، آیا لازم نبوده است، تا بر آن "تفاهات" قبلی، تجدید نظر صورت می گرفت؟ هم چنان، چه موانع وجود داشته است، که دولت افغانستان، در زمان استرداد استقلال، تقاضای روشنتر حل مسایل سرحدی را، به جانب "برتانیه"، مطرح نساخته است؟

در طی مدت قریب سه دهه، پس از امضای "توافقتنامه"، الی، "استرداد استقلال" سیاسی کشور ما افغانستان، چنین انتباه هم حاصل شده می تواند، که باید، این سرحد برای باشندگان آن، و هم برای دو حاکمیت در دو جانب این "نشانی ها"، در آن مرحله، نقش دیگری داشته بوده باشد. طوری که قبلاً نیز گفته شد، "خط دیورند"، در زمانی ترسیم گردیده است، که این کشور از آزادی در عرصه سیاست خارجی محروم بوده است. این بدان معنی است، که ممکن استعمار انگلیس برای "مصوون نگهداشتن نیم قاره هند" تحت تسلط و اداره آن، برای اداره آن، هدف ایجاد تسهیلات داشته بوده باشد. چنانچه بعد از جنگ اول افغان و انگلیس، طوری که "شیپگل" گزارش داده است، حتی سالها قبل، درین جهت به ایجاد "استحکامات"، در "دره خیبر" پرداخته است. علاوه بر آن، با تعیین "معاش" برای "سران قبایل" که در قسمت اول نیز، تذکار یافته است، فضای جدیدی را بوجود آورده است. استعمار "انگلیس"، مانند همیشه از پالیسی "تفاق بینداز و حکومت کن"، استفاده نموده است.

وقتی در نتیجه "جنگ سوم افغان و انگلیس"، افغانستان، به استقلال سیاسی آن، نائل گردید، لازم بود، تا در رابطه با حل این موضوع، یعنی "باطل" ساختن خط، در آن لحظات نیز، اقدامات جدی تری در پیش می گرفت. زیرا طرح آن در شرایطی به انجام رسیده بود، که اختیارات "سیاست خارجی"، در دست "هند برتانوی" بوده است. از جانب دیگر، باز در مرحله عدم موجودیت "هند برتانوی"، یعنی در مرحله برگشت قوای "استعماری"، باید عدم برسمیت شناختن آن از جانب دولت افغانستان، جداً مطرح می گردید. بدین معنی که "باطل اعلان نمودن" این خط، باید از جانب "انگلیس" نیز انجام می یافت. برقراری صلح و آزادی، باید با برقراری مناسبات جدید، در روابط با "جانشین" استعمار و هم در عرصه بین المللی، تأمین می شد. در آنصورت، استقلال کامل کشور، و هم روابط آینده با کشور "جانشین"، بهتر تنظیم شده می توانست.

اینکه در "جنگ سوم افغان و انگلیس"، باشندگان دو طرف، چه موقف داشته اند، درین مقاله گنجایش تفصیل معلومات، دیده نمی شود. اما جانب انگلیس حتماً در رابطه با موقف افغان ها، در مذاکرات "راولپندی"، "میسوری" و یا "منصوری هند" و هم چنان بعداً در مذاکرات بیش از ده ماه، در کابل (آغاز در جنوری ۱۹۲۱م)، بعد از "جنگ سوم افغان و انگلیس"، که با هیأت نمایندگی افغان، داشته است، معلومات کافی حاصل نموده، که افغان ها این "خط" را برسمیت نمی شناسند. یقین است که علاوه از آن، آن قدرت استعماری، در باره مردم این سرزمین، آگاهی های وسیع، داشته است.

حال به طور مختصر، قسمتی از مطالب مهم را، جهت تسهیل، از مذاکرات " میسوری هند " که بین هیأت افغان به ریاست " محمود طرزی " وزیر خارجه بعد از " استقلال افغانستان " و " سرهینری رابرت کانوی دابس " ( Sir Henry Robert Conway Dobbs )، "نماینده" هند برتانوی"، درست ۹۷ سال قبل صورت گرفته است، نقل می نمایم: «... از "دیالوگی" که بین "دابس" و "عبدالهادی داوی" (در آنوقت مدیر عمومی سیاسی در وزارت خارجه)



(از سمت راست به چپ: "محمود طرزی" و "سر هینری رابرت کانوی دابس")

در رابطه با شکایات از مداخلات هر دو جانب علیه همدیگر، صورت گرفته است، در ضمن چنین بیان می گردد: «... "دابس"، رئیس هیأت برتانیه، به هیأت افغانی، از "تحریکات بلشویک ها" از آنطرف سرحدات شمالی، شکایت نموده، از جانب افغانی خواهان جلوگیری می گردد. درین رابطه محمود طرزی، وزیر خارجه پادشاهی افغانستان، به جواب جامع پرداخته، در جایی اظهار می نماید که دولت ما جوان و کشور ما هم کوچکتر است، توان آنرا ندارد که از سرحدات طویل آن شب و روز مواظبت نماید. در جای دیگر، باز جانب انگلیس از "شورش" و "خرابکاری" در منطقه چترال نام برده است، مدعی می شود که گویا، چنین تحریکات از جانب دولت افغانستان صورت می گیرد و درین مورد نیز خواستار قطع آن فعالیت ها، می گردد. در جواب به این سؤال در حالی که، رئیس هیأت، محمود طرزی، وزیر خارجه افغانستان، نیز حاضر بوده اند، عبدالهادی داوی به جواب پرداخته می گوید: **"...این خاک ماست، کنترل آنرا بما بسپارید، همه چیز آرام خواهد شد..."**

[http://www.afghan-german.net/upload/Tahliiha\\_PDF/yusufi\\_ma\\_khak\\_pastunestan\\_haq\\_losalam\\_afg\\_ast.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahliiha_PDF/yusufi_ma_khak_pastunestan_haq_losalam_afg_ast.pdf)

ازین مذاکرت چنین بر می آید، که در مورد آینده "خط دیورند"، بعد از جنگ "سوم افغان - انگلیس"، فیصله خاص و "نهایی" دیگر، صورت نگرفته است. هم چنان، این "توافقنامه"، بر طبق طرزالعمل های معمول بین المللی، در مراجع مهم قانونی افغانستان، که هدف از مجالس و نمایندگان مردم می باشد، مهر تصویب و تأیید را، ندیده است. "راتیفیکیشن" معمول را، ندیده است. اما جانب افغان، با این اظهارات، به جانب "هند برتانوی" گوشزد نموده است، که افغان ها، ازین "ادعای ارضی خود"، عقب نشینی نخواهند کرد.

اما آنچه هم قابل ذکر بوده می تواند، اینست، که در وقفه ختم "جنگ دوم جهانی"، آنهم در سال ۱۹۴۷م، که تقسیم "نیم قاره هند"، و تشکیل دو دولت " هندوستان و پاکستان"، صورت گرفته است، شرایط کاملاً جدیدی در مناسبات بین المللی برقرار گردیده است. درین شرایط هم، باید دولت افغانستان، عملاً اقدام می نمود. طوری که قبلاً نیز یادآوری شده است، که قوای قبایلی، قسمتی از کشمیر را برای پاکستان بعدی آزاد ساخته است، اما برای الحاق با افغانستان، اقدام صورت نگرفته است. در تحت این شرایط، دولت پادشاهی افغانستان، خطوط کلی سیاست خارجی، کشور "محاط به خشکه" خود را، دوباره تعیین نموده است. در عین زمان، همان سال، مقارن با بروز "فضای جنگ سرد" در مناسبات بین المللی بوده است. رهبران مشی "جنگ سرد"، در عرصه بین المللی، "اتحاد شوروی" و "ایالات متحده امریکا"، شناخته شده اند. در جبهه غرب، "ایالات متحده امریکا"، بعنوان "پیروزمند" و "نیروی جدید" در "رأس"، آن جبهه قرار گرفت. (برتانیه درین تناسب قوا، موقف رهبری قبلی خود را در عرصه بین المللی، از دست داده است، اما برتانیه باز هم، در گروپ کشورهای "غالب" در جنگ دوم جهانی، علیه "قدرت نازی های آلمان"، تحت

رهبری "ادولف هیتلر"، شامل شمرده شده است. بعبارت دیگر، "برتانیه" در صف چهار قدرت "اشغالگر" در خاک آلمان، قرار داشته است و بعداً هم، از جمله اعضای مهم "ناتو" و سایر پیمان های "نظامی" شناخته شده است.)

فقط آنچه در رابطه با وقایع سالهای ختم جنگ دوم جهانی، که مصادف با سالهای "تقسیم نیم قاره هند" می باشد، در باره جریان حوادث، که نمایانگر جریان حقیقی طرح جانب دولت پادشاهی افغانستان، در برابر "برتانیه" باشد، اسناد کافی، در دست نویسنده موجود نیست. اما، بصراحت می توان گفت، که موقف بعدی و رسمی سلطنت با آن موقفی که "هیأت افغانی"، در سال ۱۹۱۹ م و سال ۱۹۲۱ م داشته است، بعد از سال ۱۹۴۷ م، تفاوت کلی و عمیق داشته است. یکی از دلایل می تواند آن باشد، که شرایط کاملاً نوین در جهان "دو قطبی"، یعنی مبارزه دو سیستم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متخاصم و متضاد، در جهان پا بعرضه وجود گذاشته است، افغانستان بحیث یک کشور کوچک، عقب مانده، در بین دو سیستم، مانند "دانه گندم در بین دو تخت سنگ آسیاب"، که "شپینگل" در مقاله آن، از آن، چنین تعریف نموده است، قرار می گیرد.

فقط آنچه روشن است، دولت پادشاهی افغانستان، در جریان جنگ اول و دوم جهانی، موقف "بی طرفی" داشته است. درختم جنگ دوم جهانی، با حفظ موقف بی طرفی "مثبت" قبلی و با قبول "منشور سازمان ملل متحد" در صف اولین کشور های عضو سازمان ملل متحد، قرار گرفته و در سال ۱۹۴۶ م، عضویت آن سازمان را حاصل داشته است. در موضعگیری های بعدی دولت پادشاهی افغانستان، "خط دیورند" به عنوان "معضله"، نا حل "تلقی" گردیده، در عین زمان، حین "فروپاشی قسمی" نظام استعماری کهنه در سراسر جهان، که کشور های نو آزاد شده، بر طبق مثنی "حق تعیین سرنوشت ملت ها"، به استقلال آنها، می رسند، دولت پادشاهی افغانستان، بر حسب همین اصول، خواهان چنین حق برای "برادران پشتون و بلوچ" نیز بوده است.

درینجا، بطور نمونه و مختصراً، موضعگیری دولت پادشاهی افغانستان را از سال ۱۹۶۰ م، که در روزنامه "انیس" منتشر شده است، از نظر می گذرانیم: "... افغانستان از حق تعیین سرنوشت برای پشتونستان حمایت می نماید، هیچگاه ادعای الحاق سر زمین را نداشته است...". هم چنان در متن بیانیه پادشاه، به مناسبت "افتتاح" یازدهمین جلسه شورای ملی، می خوانیم: "... ما آرزومندیم تا خواسته های مردم پشتون از طریق صلح آمیز و بر مبنای روح عدالت تحقق یابد. حال این مسأله مهم، نه تنها درین ساحه، بلکه برای جهان سودمند، تمام خواهد شد..."

البته در مغایرت با موضعگیری رسمی دولت، بر طبق روحیه زمان استقلال، موضعگیری های مختلف افراد و شخصیت ها، نیز شنیده می شده است. چنانچه در یک مقاله، تحت عنوان "خاطرات عبدالرحمن پژواک، سیاستمدار نخبه افغانستان..."، می خوانیم: "... من شخصاً در مورد پشتونستان عقیده مستقل داشتم و آن این بود که این خاک (پشتونستان) حق مسلم مردم افغانستان و جزء لاینفک خاک افغانستان است و افغانستان، باید موقف الحاق را اعلان نماید... (مرحوم پژواک، در زمان سلطنت، در یک زمان طولانی هم چنان بحیث نماینده و سفیر کشور در سازمان ملل متحد، ایفاء وظیفه نموده اند، در کدام فرصت، در رابطه با "خط دیورند"، چنین اظهار عقیده نموده اند. در منبع منتشر شده، تذکر نیافته بود که آن مرحومی، در چه فرصت زمانی، این اظهار را داشته اند.)

اما بدون شک، چنین تصور در ذهیت عامه، طوری که در فوق، از زمان "استقلال" افغانستان ذکر شده است، نیز وجود داشته است، و ممکن یکی هم بنابر همین علت بوده باشد، که از آن زمان بیحد هم، هیچ یکی از "زاماداران" در افغانستان، جرأت "برسمیت شناختن" این "خط" را در خود، ندیده اند. حتی کسانی هم دیده و شنیده شده اند، که در

زمانی که از قدرت "دور" شده اند، با اظهار "ضدیت با خط دیورند"، بدون شک چشم امید هم، به کسب شهرت، باز نگهداشته اند. اما آنچه در عین حال با سیاست خارجی این کشور پادشاهی ارتباط داشته است، آنست که، "پادشاهی" در مشی سیاست خارجی آن، اصول "همزیستی مسالمت آمیز" را نیز، در مناسبات با کشور های خارجی، درج نموده است، که محصول شرایط بعد از "جنگ دوم جهانی" بوده و آنهم در شرایط تسلط "جنگ سرد"، در مناسبات بین المللی، محسوب می گردد. برای دولت پادشاهی افغانستان، وفاداری به پیروی از "منشور سازمان ملل متحد" و حل سیاسی مسایل از مجرا های "دیپلماتیک"، اهمیت داشته است.

اما، موضوع ادعای "ارضی"، همانطوری که در مذاکرات هیأت افغانی، در مرحله بعد از جنگ سوم "افغان و انگلیس"، که بنام "جنگ استقلال" نیز یاد می گردد، در محافل و حلقات "غیر رسمی" وجود، داشته است، که تا همین امروز هم، وجود دارد. هر لحظه می تواند، بعنوان "مواد سوخت" در تحریک احساسات مردم از آن، استفاده بعمل آید. حل این مسئله سیاسی، می تواند فقط با در نظر داشت، تمام جوانب تاریخی و اجتماعی آن، و آنهم فقط از طریق "سیاسی - دیپلماتیک"، بین دولت های ذیدخل، ممکن گردد. چنین حل در عین حال، فقط در شرایط "ثبات سیاسی" و توأم با نیات نیک هر دو جانب، در حل عادلانه موضوع، ممکن بوده می تواند. در چنین خواست، اراده مردم، در امر حفظ صلح و ثبات و سعادت برای مردمان شریک در معضله، نقش اساسی داشته می تواند و بس. رژیم ها، مکلف اند، تا در موضعگیری های آنها، نسبت به آینده کشور، در فکر کسب رضایت و حفظ همبستگی افغان ها، نسبت به حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور باشند. تمام اتباع حق دارند، در هر مورد حساس زندگی و سرنوشت کشور، از جانب دولت، مطلع گردند.

برجستگی و روشنی مشهودی که در موضعگیری دولت افغانستان، دیده شده است، یکی هم در زمان آخرین دوره سلطنت، در رابطه با "خط دیورند" و مناسبات با پاکستان است، که در اسناد سفر رسمی، "صدر اعظم، محمد داؤد خان"، به انگلستان، در زمان سلطنت، بدست نشر سپرده شده است. درین سفر "مرحوم عبدالرحمن پژواک هم" و "مرحوم داکتر محمد یوسف" (صدر اعظم بعدی نظام سلطنت) نیز، در ترکیب هیأت همراه با صدر اعظم، شامل بوده اند. "سردار محمد داؤد خان"، در جریان سفر رسمی به "لندن"، درباره مناسبات با پاکستان، در جایی چنین گفته اند:

«... پشتونستان یک مسئله حیاتی مهم در علاقمندی های افغانستان بوده، موضعگیری ای که درین رابطه از جانب ما، نمایندگی می نماید، بر واقعیت های تاریخی استوار می باشد. بین من و اعضاء حکومت برتانیه، یک تبادل نظر صورت گرفت. حل این معضله بعقیده ما، ممکن بوده می تواند و آرزوی ما نیز است، که مردم پشتونستان دقیقاً مانند تمام مردمان دیگر دنیا، بر طبق منشور سازمان ملل متحد، از برسمیت شناختن، حق خود ارادیت برخوردار گردند.» در جای دیگر، صدر اعظم دولت پادشاهی افغانستان، در همان سفر، هم چنان اظهار نموده اند: «...از دید تاریخی، پاکستان یک ساحه خاکی است، که از افغانستان در زمان استعمار برتانوی جدا ساخته شده است...»

بیاد می آوریم که از آنزمان ببعده، همواره زمانی که در افغانستان و یا در منطقه تحولات سیاسی رخ داده است، مطبوعات خارجی، توجه جهانیان را، به این منطقه جلب نموده اند. صاحب نظران و محققان خارجی، همیشه ضمن هوشداری از رقابت های قدرت های بزرگ درین منطقه، از موقعیت حساس و تاریخی "دره خیبر" نیز، تذکر داده اند.

جنگ دوم جهانی، قریب بیست سال بعد از ختم جنگ اول جهانی، بار دیگر، از سرزمین آلمان ها براه افتاده است، اینبار هم تغییرات کیفی جدید و عمیقتری، در مناسبات بین المللی رخ داده است. وقتی فضاء "جنگ سرد" در مناسبات بین المللی، در سال ۱۹۴۷م، کسب تسلط می نماید، می دانیم که در همان مرحله، استعمار انگلیس هم از "نیم قاره" هند، نا پدید می گردد، اما تقسیم "نیم قاره" را خود انجام داده، میراث آنرا، با مسائل بی شمار نامل شده، در منطقه پشت سر می گذارد، که بحیث مواد سوخت برای تشنجات بعدی از آن، استفاده بعمل آمده می تواند.

در سالهای نیمه دوم دهه پنجاه قرن بیست، باز برای افغانستان، مرحله حساس دیگری آغاز یافته است، که علاوه از موضوعات پیچیده نا حل شده، با استعمار انگلیس، در مجاورت افغانستان، بجای قدرت "هند برتانوی"، دولت نو تشکیل پاکستان قرار می گیرد، که بنا بر سیاست "مذهبی"، این دولت در تحت حاکمیت "نظامی های دست نشاندۀ برتانیه"، بر تشنجات منطوقی بیشتر می افزوده است. در عین زمان، با شمول آن در "پیمان های نظامی"، "ضد شوروی"، امنیت منطقه را نیز بمخاطره روبرو ساخته است.

از جانب دیگر، افغانستان در شرایط کاملاً جدید بعد از جنگ دوم جهانی، در برابر انتخاب سیاست نوین خارجی آن، قرار گرفته است. بنا بر موقف "عنعنوی بی طرفی" که در دو جنگ جهانی اتحاد نموده بود، بحیث یک کشور غیر صنعتی، به کمک های همه جانبه خارجی و منجمله "تجهیز"، "تسلیح" و "تعلیم" افراد و افسران "اردوی ملی" آن، نیز نیاز مبرم، داشته است. "پادشاهی افغانستان"، با وجود علاقمندی به غرب، به نسبت موضوعات نا حل، در ارتباط به "خط دیورند" و "میراث استعمار"، نمی توانسته است، که شرایط مطروحه ایالات متحده را، بپذیرد که کمک های نظامی، اقتصادی و غیره را به افغانستان، تابع شمولیت آنکشور در "پیمان های نظامی منطوقی" (قریب ده سال بعد از ختم جنگ دوم جهانی)، می دانسته است، که پاکستان، قبلاً در آن "پکت ها"، عضویت داشته است. از جانب دیگر، برای ایالات متحده آمریکا، در مقابله با "کمونیزم"، در قدم اول، "قاره اروپا"، بحیث مرکز اصلی مقابله مطرح بوده است. چنانچه در کمترین سالهای بعدی آن دو قدرت بزرگ، با بزرگترین "پیمان های نظامی"، مجهز با اسلحه "اتومی، کیمیاوی و بیولوژیکی"، یعنی سلاح های کشتار جمعی، "سه گانه"، در فاصله چند متر، در برابر هم قرار داشته اند. تمرکز قوای ایالات متحده، در "آسیا"، در مجموع، در مقام دوم قرار داشته است. در عین حال، با درگیری های امریکا در "ویتنام" و سایر کشور های "هند و چین"، ممکن است، در آزمان، برای امریکا، عضویت پاکستان، در جنوب "شوروی" کافی بوده باشد.

خوانندگان محترمی که با جامعه و تاریخ افغانستان، صاحب آگاهی های لازم اند، خود خواهند دید، که این ارزیابی ها و ارزش ها و خصوصیات اجتماعی مردمان کشور ما، که توسط یک متفکر و دانشمند نامدار تاریخ آلمان و جهان، "فریدریش اینگلز" صورت پذیرفته است، (در قسمت اول نقل شده است)، در مدت قریب ۱۶۰ سال، که در تاریکی های "بحرانات" و مقابله ها، در جنگ های خونین، با قدرت های خارجی و یا "جنگ های داخلی"، نیز در گیر بوده اند، تقریباً بدون تغییر فاحش، باقی مانده است. درینجا، لازم است، تا به محافل سیاسی قدرت های عامل در سیاست منطقه و جهان، بشمول سیاستمداران افغانستان گوشزد گردد، که در فعالیت ها و اقدامات روزمره آنها، چنین خصوصیات جامعه ما را از نظر دور، نداشته باشند. حال فقط بعضی از وقایع برجسته جهان و منطقه را از نظر می گذرانیم، که به نحوی از انحاء، از طریق نفوذ قدرت های بزرگ، بر اوضاع وطن ما اثر داشته بوده می توانسته است.

اینرا هم می دانیم، که پس از جنگ اول جهانی، نیز تغییرات کیفی جدیدی در مناسبات "بین المللی" رخ داده است. در آلمان که از سر زمین آن "جنگ اول جهانی" آغاز یافته بود، رژیم "پادشاهی" به "جمهوری" مبدل گردید و مهمتر از همه، در سرزمین و قلمرو های قدرت بزرگ وقت، روسیه "تزاری"، بحیث "رقیب" برتانیه استعماری، "انقلاب اکتوبر" در جریان همان جنگ، به پیروزی می رسد. رقابت های قبلی، منجمله "بازی بزرگ" ایکه، بین قدرت استعمارگر برتانیه و "تزار های روس"، در رابطه با افغانستان، وجود داشته است، با استقرار قدرت "بلشویک ها" و بالاخره استقرار قدرت "حزب کمونیست اتحاد شوروی"، با کیفیت و اهداف جدید، باز هم ادامه یافته است. افغانستان از نگاه "جیوپولیتیک" و "دره خیبر" مانند همیشه، برای قدرت های بزرگ از اهمیت حیاتی، برخوردار بوده است. تغییرات کیفی در جهان آنوقت و خاطرات "انگلیس" از دو جنگ قبلی که در خاک افغانها براه انداخته بود، باعث شد، تا افغانستان، قریب یک سال بعد از ختم "جنگ اول جهانی"، در نتیجه "جنگ سوم افغان - انگلیس" به استقلال سیاسی آن، در عرصه مناسبات خارجی نیز نایل آید.

پادشاهی، موقعیت کشور کوچک "محاط به خشکه" خود را خوب می دانسته است، که با در نظر داشت، مناسبات گذشته، حال در سرحد شمالی آن، قدرت بزرگی قرار گرفته بود، که کشور های، با قدرت غربی، در "دشمنی" با آن، "پلان های محاصره" را، به پیش می برده اند. وقتی کشور "پادشاهی" افغانستان، به "پیروی" از سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" بین کشور های دارای "سیستم های سیاسی متفاوت"، با تأکید بر "سیاست بی طرفی مثبت"، قرارداد های وسیع همکاری را، "بدون قید و شرط"، با "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"، عقد نمود، قریب ده سال بعد



از ختم جنگ دوم "جهانی"، مجله "شپیگل"، در اولین مقاله آن، دو سال بعد از آغاز نشرات آن در سال ۱۹۴۷م، نوشت: «دانه گندم در بین دو تخت آسیاب». اما حقایق نشان می دهد، که "همسایه شمالی"، بعنوان قدرت "بزرگ"، در "همسایگی" آن، با "بی طرفی" و "ثبات درین کشور" حتی از همان زمان قدرت "امیر آهین"، امیر عبدالرحمن خان نیز، علاقمند بوده است. جانب همسایه "شمالی"، در سیاست خارجی آن، فقط در دهه "هشتاد" قرن بیست، در مناسبات با افغانستان، اشتباه بزرگ و نابخشودنی، را مرتکب شده است. قبل از آن، در هیچ مقطع زمانی، اسناد لازم، بنظر نرسیده است، که

آن قدرت بزرگ بعد از جنگ دوم جهانی، افغانستان را با تهدید به تجاوز، روبرو ساخته باشد. برخلاف، "اتحاد شوروی" یگانه کشور شمرده شده است، که حد اعظمی کمک های همه جانبه اقتصادی و انکشافی را، در مقایسه با دیگر کشور های صنعتی، به افغانستان، رسانیده است.

حال درست اضافه از ۳۶ سال، از آن زمان بیعد سپری گردیده است، که "قوای شوروی"، به خاک افغانستان داخل شده است، و قریب به ۲۵ سال نیز می گذرد، که آن قوا دوباره، برگشته اند. در عین حال اینک قریب ۲۴ سال از

Der Spiegel Nr.11 / 1980, s134



(«ضیاء» (در وسط) در صحبت با «شپیگل» در خانه اش در راولپنڈی: «با بدترین حالت باید حساب کرد، و امید بهترین داشت.» «آلمان متأسفانه برایم، هیچ چیز نمی دهد». رئیس جمهور ضیاءالحق در باره افغانستان، نقش امریکا و کشور مورد تهدید او»)

سقوط "دولت یک حزبی چپی"، تحت حمایت "شوروی"، در افغانستان نیز می گذرد. در طول این زمان، با ترکیب های مختلف، همان "تنظیم های مسلح"، بر اوضاع کشور، تسلط دارند، که رهبران و سازمان های آنها، عمدتاً در پاکستان و ایران، مستقر بوده اند. در رابطه با "ورود قوای شوروی به افغانستان"، مجله "شپیگل" در رابطه با این حرکت، سؤالی را مطرح می سازد که: **"آیا**

**ستراتژی یک قدرت جدید است؟"** بهمین ترتیب در شماره بعدی هم چنان، می خوانیم:

"افغانستان: انجام یک تخیل."، در عین زمان در درین مورد، سؤالی را هم مطرح می نمایند، که آیا در دیدار آینده سران دو قدرت "بزرگ"، «"کارت"»، روس ها را متوقف خواهد ساخت؟». در رابطه با موقف و سرنوشت کشور ما، باید واقعیت ها و شرایط عینی را از نظر دور نداشته باشیم. بناءً مکرراً، تنها فرستادن "لعنتنامه"، به استعمار "برتانیه"، "اتحاد شوروی" و هم ضدیت با غیره قدرت ها، ما را حتماً به حل معقول و نهائی، نمی رساند.

"جنرال ضیاء الحق" در مطابقت با این "گرافیک های" منتشر شده و تصویر، از "دره خیبر"، (سمت پاکستان)، و با سوء استفاده از بحران افغانستان، به بهانه "خطر شوروی"، توجه ایالات متحده و کشور های عربی را در قدم اول جلب نموده، موقف از دست رفته خود را، در مناسبات با ایالات متحده و کشور های غربی، دوباره اشغال کرد و برای کشور پاکستان، در همه جهات منفعت های، بیحد حاصل نموده است. بیاد داریم، که این "جنرال منفور"، قرب یکسال قبل، از سفر رسمی به اروپا، که کشور او، تا دو گوش زیر بار قرضه های خارجی، بسر می برد (حدود ۸ میلیارد دالر در آنزمان، سال ۱۹۷۸م)، با دست خالی از اروپا، به پاکستان برگشت. بیهوده نیست، که در صحبت با "شپیگل"، اظهار می دارد، که: **"آلمان متأسفانه هیچ چیز، برایم نمی دهد."**

ختم قسمت دوم

ادامه دارد ...

قسمت اول این مقاله را به کمک لینک آتی در آرینا افغانستان آنلاین مطالعه می توانید:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Yusufi\\_A/a\\_yusufi\\_khat\\_dewrand\\_diroz\\_w\\_a\\_emroz\\_01.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Yusufi_A/a_yusufi_khat_dewrand_diroz_w_a_emroz_01.pdf)